

خاقانی

و عرفان و تصوف



♦ زرين تاج سمیع پور

دبير دبیرستان های چهارم

کلید واژه:

مدح و ستایش، عزلت و بیداری، اخوت، قلندریه، ملامتیه، زهد و عرفان، درویشی، مثنای سرایی...

چکیده:

هدف از این مقاله، که عمدتاً از منابع دیگر استفاده شده، آشنایی بیش‌تر با

خاقانی در زمینه‌های دینی و عرفانی در دیوان اوست.

به روایت تذکره نویسان، خاقانی در آغاز شاعری مدح سرای بود و از ممدوحان صلوات شایان و درخور می‌ستد و با ظرافت و لطف طبعی هرچه نیکوتر و تجملی هرچه تمام‌تر می‌زیست و از لوازم محتشمی هیچ کم نداشت، تا این که درد طلب دامن‌گیر او گردید و از درگاه شاهانش فارغ کرد و توبت و انابت پیش آورد و حج اسلام بگذارد و دامن از صحبت امیران در چید و تا آخر عمر به کنج عزلت بنشست^۱

به نظر می‌رسد بیداری و تحولی که در سن پیری سنایی را به سوی صفا و پاکی سوق داد، در جوانی به سراغ خاقانی آمد. «خاقانی با پیوند قلبی و عقلی که با «اخوت» داشته، ظاهراً به تصوف نیز بی‌تمایل نبوده است. در بیست و سه سالگی به قله‌ی ریفیعی دست می‌یابد که قطران و سایر معاصران بزرگش و سنایی و دیگران در هنگام پیری و پختگی به آن رسیده بودند.^۲

«خاقانی که در نخستین سال‌های آفرینش ادبی خویش، از اشعار نوع‌پرورانه و انسان

دوستانه اندکی فاصله گرفته و به مدیحه سرایی روی آورده بود، بلافاصله پس از توبه و بیداری، درصدد جبران مافات برآمد و تصمیم به مدح زیبایی‌ها و نیکی‌ها گرفت... این بیداری شاعر ملهم از ادراکات فلسفی، اخلاقی و هویت او بود، و از زندگی اجتماعی و شخصیت مردمی وی سرچشمه می‌گرفت. در معنی، در ورای این بیداری، مفهوم تزکیه، وحدت، تکامل و تعالی نهفته بود. این بیداری و ادراک نه تنها عالم درونی و هویت شاعر را در بر می‌گرفت، بلکه با اندیشه‌ی فلسفی - اجتماعی، ادراک جهانی و آرزوهای مردم در زمینه‌ی آزادی‌های اجتماعی و برابری اقتصادی بستگی داشت. میان تعالی انسانیت و عالم درونی فرد، و ترقی معنوی و شکفتگی و پیراستگی اقتصادی اجتماع، رابطه و ضرورتی احساس می‌کرد.

اخوت با اندیشه‌های متعالی و زیبا و مقاصد اخلاقی خویش، با تأثیر بر اندیشه و رفتار انسانی شاعر جوان، او را سخت

مجنوب و مفتون کرده بود.^۳ خصوصیات اخلاقی والایی که در راه و روش اخوت وجود دارد، بی‌اختیار خاقانی را به طرف خود می‌کشاند. ویژگی‌هایی از قبیل: امانت‌داری، مبارزه با نفس، اطاعت امر الهی، وقف خویشتن به مردم و نیکی در حق همه‌ی انسان‌ها، تفاوت قائل شدن میان مذاهب و ادیان، وفا کردن به عهد، راستی، صداقت و دوست داشتن همه‌ی انسان‌ها، بخشی از کیفیت والای انسانی فتوت و اخوت است.

خاقانی نیز مانند هراخی دیگر می‌خواهد با کردار و رفتارش زندگی را هرچه زیباتر سازد و با تصفیه‌ی قلب، آن را نورانی کند. با پناه بردن به عقل سلیم و کسب علم و دانش، حرص و طمع را از خود دور کند و از غیبت و ریا دوری نماید و در همه حال عدالت را در نظر داشته باشد.

یک اخی به مال دنیا توجهی ندارد. او همه‌ی داشته‌های خود را در اختیار دیگران می‌گذارد و اسرار دیگران را حفظ می‌کند.

از بدی‌ها پرهیز می‌کند و همه‌ی توجه او به تکامل معنوی است، نه از جهنم می‌ترسد و نه رسیدن به بهشت آرزوی اوست و برای محبتی که در حق مردم می‌کند توقع پاداش ندارد.

«خاقانی خیلی پیش از سعدی، شعار «عبادت به جز خدمت خلق نیست» سر داده است... در دشوارترین روزهای زندگی خود، یعنی هنگامی که زمانه و معاصرانش خط بطلان بر آمالش می‌کشند، پیوند خود را با اخوت استوارتر می‌کند و با تمام وجود در اندیشه‌ی وفا، صداقت، راستی و احسان است؛ از طمع و ریا دوری می‌جوید، و باز هم شعار «نیکی در برابر بدی» را مراعات می‌کند. او که در چنین حالی از «روی ناچاری» می‌خواهد به هستی مطلق پیوندد، باز هم یک اخی است، صوفی نیست؛ ... در صدد پیوستن به زیبایی‌ها و نیکی‌ها و توجه به حال مظلومان و رسیدن به فریاد آنان و دلسوزی نسبت به ایشان است.»^۲

خاقانی و قلندریه و ملامتیه:

یکی از کسانی که متوجه علاقه‌ی خاقانی به قلندریه شده، دکتر منوچهر مرتضوی است که به این موضوع اشاره کرده است: حتی خاقانی هم از فکر قلندری، که در قرن ششم قوت یافته بود، بر کنار نمانده است (مکتب حافظ ص ۴۲)

خاقانی از گزند حوادث به صوفیان پناه می‌برد و معتقد است که آن چه او را نجات می‌دهد همین معنویات است: از حادثات در صف آن صوفیان گریز کز بود غمگن اند و ز نابود شادمان زایشان شنو دقیقه‌ی فقر از برای آنک تصنیف را مصنّف بهتر کند بیان جز فقر هر چه هست همه نقش عاریه است

اندر نگین فقر طلب، نفس جاودان

«در نخستین سال‌های بیداری فکری شاعر، شیفتگی او را به احکام تصوف کمابیش می‌توان دید؛ ولی تمایلش به جوان مردان، «فتی‌ها» و اخوان، خیلی بیش‌تر است، تا جایی که با آن‌ها جوشیده و در هم آمیخته است. نسبت به ملامتیه و قلندریه، حسن رغبت مداومی نشان می‌دهد.»^۵ غفار کندلی در تفاوت ملامتیه و اخوت، معتقد است که ملامتیه گرایش صوفیانه است و ضمن این که از اخوت ملهم شده در پاره‌ای نکات نیز با تصوف تلاقی می‌کند.

عبدالحسین زرین کوب در مورد اختلاف ملامتیه و تصوف می‌نویسد: «ملامتیه در حقیقت می‌خواسته‌اند تصوف را از قالب‌های ساختگی بپیرایند و آن را از صورت یک کارخانه‌ی کرامات‌سازی و یک دستگاه مرید پروری بیرون بیاورند... اهل ملامت ظاهراً فقط نطاهر به ذکر و سماع و از افراط در آن خود داری داشته‌اند، نه این که مثل فقهای حنابله به کلی آن را انکار و تحریم کنند.

یک اختلاف دیگر بین اهل ملامت و صوفیه آن است که این‌ها برخلاف صوفیه، لباس خاصی را که صوفیه خرقة و پشمینه می‌خوانده‌اند، نمی‌پسندیده‌اند.»^۶ و «شاید بتوان گفت: طریقه‌ی اهل ملامت، نقطه‌ی انعطافی است که زهد آشکار صوفیه را به نوعی زهد پنهانی تبدیل کرده است... گویی نهضت اصلاح طلبانه‌ای بوده است، بر ضد تمام آداب ظاهری که صوفیه به وسیله‌ی آن خویشتن را از عامه‌ی خلق ممتاز می‌کرده‌اند.»^۷

غفار کندلی نیز بیان می‌کند که: «ملامتیه بیش‌تر به جهان درونی انسان توجه دارند، در صورتی که تصوف در مقایسه با ملامتیه بیش‌تر به ظاهر گرایش دارد.»^۸ وی با توجه به این بیت خاقانی، که

می‌گوید:

عادت این داشتم به طفلی باز

که برنجم ولی نرنجانم

«برنج و مرنجان» را در اصل از مدعیات فرقه‌ی ملامتیه می‌داند و اضافه می‌کند: «در آغاز، اندیشه و آرمان خاقانی یک چیز بود و توجهش تنها به یک نقطه دوخته شده بود: (برنج و مرنجان!) این درست، غایت فلسفه‌ی اخلاقی جماعت ملامتیه بود که گویی با اخوت به هم جوشیده و در آمیخته بود.»^۹

همین نویسنده وجه اشتراک ملامتیه و قلندریه و اخیه را «وحدت وجود» می‌داند و می‌نویسد: «ملامتیه و قلندریه اگر چه خود زاده‌ی تصوف بوده‌اند ولی در اصل دو جریان مقابل آن‌اند و به گفته‌ی ابن عربی، عمده‌ترین وجه اشتراک تصوف، بر ملامتیه و قلندریه تأثیر زیادی داشته، ولی بر ملامتیه و قلندریه به فتوت نزدیک‌ترند... میل خاقانی به تصوف و پناه بردن او به خانقاه، میل گذرایی بیش‌نوده است و این گرایش نیز از جهت معینی، با فتوت بستگی داشته است تا چیز دیگر.»^{۱۰}

پارسایی، زهد و عرفان

خاقانی بعد از این که مدتی به مدح شاهان پرداخته بود، دست از این کار بر می‌دارد و به زهد و پارسایی روی می‌آورد. زرین کوب در این مورد می‌نویسد:

«تمایلات پارسایی که از آغاز در وی وجود داشت، در طی سفر مکه و از تأثیر زیارت روضه‌ی پیغمبر، در وی قوت بیش‌تر یافت و چون به سبب غرور باطنی در دل، از ستایشگری شاهان ناخرسند بود، این داعیه‌ی تازه در جانش آویخت که از این پس حسان عجم شود و مثل حسان که ستایشگر پیغمبر بود، وی نیز به مدح پیغمبر بسنده کند و از ستایش دیگران کنار جوید و حتی در طی یک



نیز - که بیان او از نفوذ سنایی خالی نیست - رنگی از معنویت و معرفت به سخن او می‌بخشد که حتی هجوهای تند و زنده‌ی او از تأثیر آن نمی‌کاهد و خاقانی را مثل سنایی، اهل درون و اهل معنی و اهل عرفان معرفی می‌کند.

در این اشعار زهدآمیز، خاقانی بیانی بسیار قوی دارد و گویی طبع بلند پرواز ناخرسند او، که از همه کس آزاده و از همه جا سر خورده است، برای آن که از اوج پرواز خویش فرود نیاید و به پستی‌ها و زبونی‌های مبتذل این جهانی سر فرود نیاورد، عملاً به سایه‌ی آرامش بخش این اندیشه‌ها گریخته است.^{۱۶}

در شعر خاقانی «عارف» مقام بسیار والایی دارد و عنقا، آئینه‌ی وحدت می‌شود و در برابر، عارف به موری تشبیه می‌شود و عزلت و گوشه نشینی به او ملک سلیمانی می‌دهد:

مرا آئینه‌ی وحدت نماید صورت عنقا
مرا پروانه‌ی عزلت دهد ملک سلیمانی
چه جای عزلت و ملک است کان جا ساخت همت خوان
که عنقا مور خوان گشت و سلیمان مردم خوانی
(دیوان دکتر سجادی، ص ۴۱۲)

خاقانی در دو بیت زیر تصویر عارفانه‌ای از صلیب ساخته است:

با «لا» بر آرنفس چلیپا پرست از آنک
عیسی توست نفس و صلیب است شکل «لا»
گر در سموم بادیه‌ی «لا» تبه شوی
آرد نسیم کعبه‌ی الا للّٰهت شفا

(دیوان، ص ۱۶)

برای مرد عارف و خداجویی که به همه‌ی مادیات و زرق و برق‌های دنیایی پشت پازده است، سوزنی هم می‌تواند مانع وصول به حق شود. در دیوان خاقانی ابیات زیادی در مورد سوزن عیسی آورده شده است، و همان طور که در دنیا پیمان به رشته‌های گوناگون

که خاقانی خود را همانند سنایی و جانشین او می‌داند، در این شیوه به پای او نمی‌رسد.^{۱۳} دکتر ماهیار در مورد توجه خاقانی به عرفان و دین و شور حال عاشقانه، از قول پروفیسور «یان ریپکا» می‌نویسد:

«وجد و حال عاشقانه کم تر بروز می‌دهد و از خداوند معشوقی ساختن مفهومی است که در نزد او مطلقاً بیگانه است... خاقانی بیش تر به عرفان و دین توجه دارد تا به حکمت و فلسفه.»^{۱۴}

مثنوی تحفة العراقرین خاقانی سرشار از مضامین عارفانه است و دکتر ماهیار نیز از قول «هرمان اته» به این موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«مثنوی تحفة العراقرین او بسیار قابل توجه است. این مثنوی، هم مزیت شاعرانه هم مضامین عارفانه دارد و وصف جالبی از سرزمین‌ها مانند کوفه و بغداد و موصل و نیز صفت بیابان در آن آمده و اشارات عرفانی در مواردی مانند سرود خورشید و شرح زیارت مکه و مدینه یا توجه خاص به عراق عرب و عراق عجم در آن زیاد است.»^{۱۵}

زرین کوب در مورد درون‌گرایی و عرفان و تجرد خاقانی می‌نویسد: «ذوق فقر و تجرد

قطعه شعر مدعی شد که صدیقان شهر پیغمبر را به خواب دیده‌اند و پیغمبر نزد آن‌ها خاقانی را شاعر خویش خوانده است»^{۱۱} و «خاقانی در تعبیر از زهدیات و مواعظ خویش، در مقام ذکر جهات برتری خویش نسبت به عنصری، ضمن یک قطعه‌ی معروف می‌گوید:

زده شیوه کان از در شاعری است
به یک شیوه شد داستان عنصری
نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه پند
که حرفی ندانست از آن عنصری»^{۱۲}

در مورد شیوه‌ی زهدآمیز خاقانی و پیروی از دیگران می‌نویسد:

«از کسانی که نزدیک به عهد و ی بوده‌اند، تنها به سنایی اعتقاد می‌ورزد. در قصاید زهدآمیز خویش تا اندازه‌ای به شیوه‌ی او سخن می‌گوید و خود را بدل سنایی می‌شمرد. حتی دوستی خود را با رشید و طواط، که اعتقادی به سنایی ندارد، قطع می‌کند و طعن او را در حق سنایی نشان حتمی او می‌داند.

با این همه آن چه خود وی به شیوه‌ی سنایی در تحقیق و زهد سروده است، هر چند از حیث استواری و بلندی کم مانند است، سوز و حال سخن سنایی را ندارد و در حالی

بسته شده است ، سوزن هم عیسی (ع) را در
آسمان چهارم نگه داشت و نگذاشت که بالاتر
رود :

من این جا پای بست رشته مانده
چو عیسی پای بست سوزن آن جا

(ص ۲۴)

کشتی ما در گذشتن خواست از گیتی ولیک
هفته ای هم سوزن عیسیش لنگر ساختیم

(ص ۶۳۰)

خاقانی با ریا و صوفیان پشمینه پوش
مخالف بود و همان طور که رضازاده شفق
می نویسد :

«از ظاهر پرستی و تلبیس گریز است و ما
را به معنی پرستی می خواند . حتی صوفیان
پشمینه پوش را به آزادگی از آرایش بیرون و
پرداختن به پیرایش درون دعوت می کند .
درین معنی است که در تحفة العراقین آورد :

معنی طلب ، از لباس بگذر

دیباپوشی ز کعبه خوش تر

کان پیران کاسمان سروشند

خرقه ز درون نفس پوشند

هر چند بنفشه صوفی آساست

این معنی صوفیانه گل راست

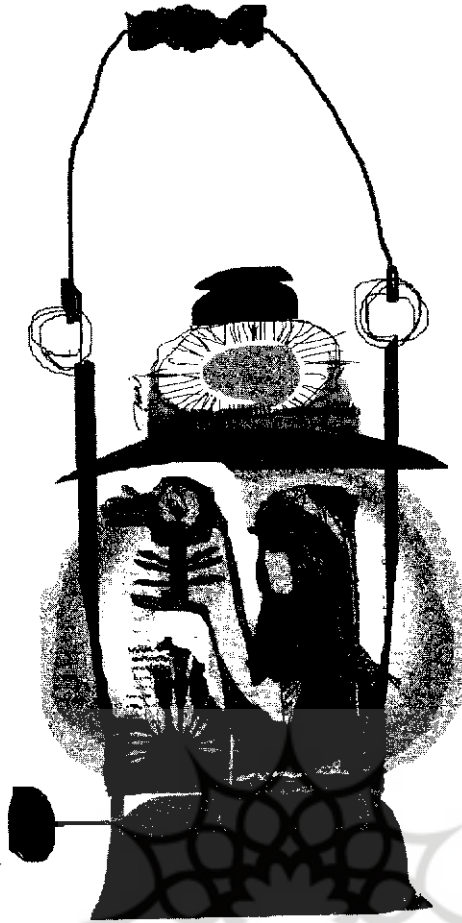
صوفی که صفاست گوهرش را

چه کفش و چه تاج زر سرش را»^{۱۷}

دکتر ضیاءالدین سجادی ، تصوف
خاقانی را مشرب صوفیان متوسط می داند و
می نویسد :

«تصوف در خاقانی مانند سنایی و عطار
در عالی ترین درجه ی کمال نمی باشد و مانند
صوفیان متوسط به ظاهر می گراید و هم چون
عرفا و صوفیه ی کامل جهان و مردم آن می نالد
و جهان را پر از انواع شرور و مفسد
می انگارد و این با عقیده ی صوفیه و عرفا که
وجود را منشأ خیر و جمال و شرور اعدام
می دانند ، منافات دارد و به عقیده ی آنان عالم
همه جلوه ی حق تعالی و نیک و بد آن نسبی و

کشتی آرزو ، در این دریا
نفکند هیچ صاحب فرهنگ
یک گهر نهدد و به جان سندن
هر زمان باشدش هزار آهنگ
در پناه خردنشین ، که خرد
گردن آز راست پالاهانگ
تو و کنجی ، مه صد رومه ایوان
تو و نانی ، مه میرومه سرهنگ



نیز در سروده ای دیگر بر آن است که
خوان جهان ، با همه ی چرب و شیرینی ، به
رنج مگس راندنش نمی آرزد :
شاخ دولت ، به نزد خاقانی
میوه افشاندنش نمی آرزد
چرب و شیرین خوانچه ی دنیا
به مگس راندنش نمی آرزد
زر طلب کردن از در ملکات
آفرین خواندش نمی آرزد

خاقانی در نامه های خویش نیز ، جای
جای ، از وارستگی و دل گسستگی اش از
هیاهوی جهان یاد آورده است . «^{۱۸} و «خاقانی
در چامه هایی بلند و ارجمند از باورها و
اندیشه های درویشی سخن در میان آورده
است ؛ از آن میان ، در چامه ای پارسایانه که
در دریغ امام ناصرالدین باکوبی سروده شده
است ؛ فرموده است :

نماند آب وفا جایی ، مگر در جوی درویشان

به آب و دانه ی ایشان بساز ، از مرغ ایشان

چه آزادند درویشان از آسیب گرانباری

چه محتاج اند سلطانان به اسباب جهانبانی

بدا سلطانیا کاورا بود درنج دل آشوبی

خوشا درویشیا کاورا بود گنج تن آسانی

پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معنی

که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی

خاقانی را در میان چامه های درویشانه ،
چامه ای است گران سنگ و دراز آهنگ به نام
مرآة الصفا که در آن زباناوری داده است ؛ و

همه معشوق و مطلوب سالک است... و روی
هم رفته خاقانی به مشرب صوفیان متوسط که
به هیاکل عبادت پای بندند شبیه تر است . «^{۱۸}

نهان گرایی و اندیشه های

درویشی :

«دیگر از زمینه های سخن خاقانی که آن
را در چامه هایش کاویده و پروریده است ،
اندیشه های صوفیانه است . از سروده ها و
نوشته های او بر می آید که روزگاری بر خویش
شوریده است ؛ به آیین درویشی روی آورده
است ؛ «قال» را وانهاده است تا به «حال»
برسد . در پی این دگرگونی بوده است که
خاقانی به گوشه های تنهایی و اندیشه راه و
پناه برده است . آزاده دل ، هنگامه ی دربارها
را فروشته است ، ستودن شاهان و بلند
پایگان را به یکبارگی ، وا گذاشته است . چنان
که او راست ، در قطعه ای :

همه درگاه خسران درباست

یک صدف نی و صد هزار نهنگ

در گونه‌ای از شعر که خود آن را «تحقیق» می‌خوانده است، بنیادی استوار نهاده است. این چامه که سخنورانی بسیار آن را هم‌تا سروده‌اند چنین آغاز می‌گیرد:

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش
دم تسلیم سر عثر و سر زانو دبستانش
نه هر زانو دبستان است و هر دم لوح تسلیمش
نه هر دریا صدف دار است و هر نم قطر نیسانش
سر زانو دبستانی است چون کشتی نوح آن‌را
که طوفان جوش درد اوست؛ جودی گرد دامانش
خود آن کس را که روزی شد دبستان از سر زانو
نه تا کعبش بود جودی و نه تا ساق طوفانش
نه مرد این دبستان است هرگز جنبش دردی
به هر دم چار طوفان نیست، در بنیاد ارکانش...
کسی کاین خضر معنی راست دامن گیر، چون موسی
کف موسی و آب خضر بینی در گریانش
همه تلقینش آبیانی که خاموشی است تاویلش
همه تعلیمش اشکالی که نادانی است برهانش»^{۲۰}

مغانه سرایی و باده پرستی:

«در کنار چامه‌های دین ورزانه و

پارسایانه‌ی خاقانی به سروده‌هایی باز می‌خوریم که یکسره از گونه‌ای دیگرند؛ سروده‌های قلندرانه‌ی خاقانی زمینه‌ای دیگر از سخن او را در بر می‌گیرند. سخن سرای شروانی، در این گونه از سروده‌های خویش، به زبان گرم و تند، ناپروا و بند گسل، زمینه‌ای شگفت در پهنه‌ی ادب پارسی را که مغانه سرایی است می‌کاود و به شیوایی و گشاده‌زبانی باز می‌نماید. سروده‌های مغانه‌ی او در شمار زیباترین و شورانگیزترین سروده‌های اوست. مغانه سرایی و اندیشه‌های خراباتی، که با سنایی در ادب پارسی نمودی یافته است، در سروده‌های شوریده‌ی شروانی گسترده‌تر باز تافته است.»^{۲۱}

دکتر کزازی اعتقاد دارد که حافظ و مولوی در سروده‌های خود مخصوصاً مغانه سرایی‌ها از خاقانی تقلید کرده‌اند: «غزل سرای جادو سخن شاید بیش از هر سخنوری دیگر، در سرشت و ساختار درونی شعرش، از خاقانی بهره بر گرفته است و وام

دار اوست. غزل‌های خواجه‌ی بزرگ، ازدید ژرف‌شناسی سخن، با پاره‌ای از سروده‌های خاقانی که در آن‌ها رندویی باک، شوریده و سرمست، به زبانی پر از تیش و تپش، به باده ستایی و مغانه سرایی روی آورده است. هم سنگ و هم سان است؛ تا بدان جا که گاه، اگر ندانیم که سروده‌ها از آن خاقانی است. نخستین سخنوری که فریادمان می‌آید و شعر را از آن او می‌دانیم، حافظ است.»^{۲۲}

«مولانا، آن خدای مرد بزرگ و فرزانه‌ی دل آگاه را با سروده‌های خاقانی پیوندی ژرف بوده است تا بدان جا که گاه، پاره‌ای از سروده‌های خاقانی، آن گاه که در بی‌خوبی‌های صوفیانه، دریای درون مولانا توفیده است ورودی جوشان و خروشان از واژگان بر زبانش روان می‌شده است، شاید ناخواسته و ناآگاه، در دل سروده‌های پر شور و شیدایی وی رخ نموده است.»^{۲۳}

زیر نویس

۱. سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۶۲۱
۲. خاقانی شروانی، غفار کندلی هریسچی، ص ۲۴
۳. خاقانی شروانی، کندلی هریسچی، صص ۲۴ و ۲۵ با تخلص
۴. خاقانی شروانی، غفار کندلی هریسچی، ص ۳۶
۵. خاقانی شروانی، غفار کندلی هریسچی، ص ۲۴۸
۶. جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین کوب، ص ۳۳۸
۷. همان، ص ۳۴۲
۸. خاقانی شروانی، غفار کندلی هریسچی، ص ۲۱
۹. همان، ص ۲۱
۱۰. خاقانی شروانی، غفار کندلی هریسچی، ص ۳۴
۱۱. با کاروان حله، عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۹۱
۱۲. همان، ص ۴۱۶
۱۳. با کاروان حله، عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۹۴
۱۴. گزیده‌ی اشعار، دکتر عباس ماهیار، ص ۲۹ (به نقل از پروفیسوریکا مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات تهران سال دهم)
۱۵. همان ص ۳۰ (به نقل از هرمان آته، تاریخ ادبیات فارسی، ص ۱۱۴)
۱۶. با کاروان حله، زرین کوب، ص ۱۹۳
۱۷. تاریخ ادبیات ایران، رضازاده شفق، ص ۲۳۱
۱۸. دیوان خاقانی، ضیاءالدین سجادی، ص سی مقدمه
۱۹. رخسار صبح، دکتر میر جلال الدین کزازی، ص ۲۰۸
۲۰. رخسار صبح، میرجلال الدین کزازی، ص ۲۰۹ و ۲۱۰
۲۱. همان، صص ۲۱۰ و ۲۱۱
۲۲. رخسار صبح، دکتر میرجلال الدین کزازی، ص ۱۵۶ و ۱۵۷
۲۳. همان، ص ۱۵۳
- منابع و مآخذ.....
۱. خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او، غفار کندلی هریسچی، ترجمه‌ی میرهدایت حصاری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۴
۲. سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات خوارزمی چاپ دوم، شهریور ماه ۱۳۵۰
۳. مکتب حافظ، مقدمه‌ای بر حافظ شناسی، منوچهر مرتضوی، تهران، ابن سینا، چاپ اول، ۱۳۴۴
۴. جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین کوب، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۷
۵. با کاروان حله، مجموعه نقد ادبی، عبدالحسین زرین کوب - تهران، انتشارات علمی، چاپ دهم ۱۳۷۶
۶. گزیده‌ی اشعار خاقانی، انتخاب و شرح دکتر عباس ماهیار، تهران، سلسله انتشارات نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۷۳
۷. تاریخ ادبیات ایران، رضازاده شفق، تهران، چاپخانه‌ی پروین، این کتاب از روی نسخه‌ی صحیح وزارت فرهنگ چاپ ۱۳۲۰ بدون هیچ گونه تصرفی در متن آن تجدید طبع شده است.
۸. دیوان خاقانی، ضیاءالدین سجادی، تهران، انتشارات زوار چسپ پنجم، ۱۳۷۴
۹. رخسار صبح، گزارش چامه‌ای از خاقانی، دکتر میرجلال الدین کزازی تهران، کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز) چاپ سوم، ۱۳۷۴
۱۰. تاریخ ادبیات فارسی، کارل هرمان آته، ترجمه، با حواشی رضازاده شفق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷